



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۲۰

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ (۴۱) لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲) مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ (۴۳) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴۴)﴾

عالم به غیب بودن پیامبر و ائمه (علیهم السلام) و اظهار آن با تدبیر الهی

پرسش:...

پاسخ: قرآن کریم بر ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است، ایشان عالم به غیب بودند، برای اینکه به قرب نوافل رسیدند و چون به قرب نوافل رسیدند تحت ولایت کلیه الهی می‌باشند، این مطلب اول. اگر بر اساس قرب نوافل «إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْتَطِشُ بِهَا»<sup>۱</sup> و اگر در جریان گم شدن شتر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن قصه از نظر سند صحیح باشد،<sup>۲</sup> هر

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. الخرائج و الجرائع، ج ۱، ص ۱۰۲؛ «أَنَّ الصَّادِقَ (عليه السلام) قَالَ أَصَابَتْ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فِي غَزْوَةِ الْمُصْطَلِقِ رِيحٌ شَدِيدَةٌ فَكَتَرَ الرِّحَالُ وَكَادَتْ تَذْفُقُهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)؛ أَمَا إِنَّهَا مَوْتٌ مُتَافِقٌ قَالُوا فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَوَجَدْنَا رِقَاعَةً بَنَ زَيْدٌ مَاتَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَكَانَ عَظِيمَ النَّفَاقِ وَكَانَ أَصْلُهُ مِنَ الْيَهُودِ فَضَلَّتْ نَافَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)»

جایی که اینها به اذن خدا مأمور به گفتن هستند سخن می‌گویند و هر جا که به اذن خدا مأمور به کتمان باشند، کتمان می‌کنند؛ نه اینکه ندانند! علم غیب اهل بیت (علیهم السلام) هم همین‌طور است. اگر کسی - کما هو الحق - «ولی الله» کامل بود، همه شئون او به اذن خدا و در تصرف الهی است که ﴿إِنَّ وَلِيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾<sup>۱</sup> چون انسان کامل تحت ولایت ذات اقدس الهی است، سکوت و کلام او، نطق و بیان او همه تحت ولایت اوست؛ کجا علم غیب را اظهار کند و کجا علم غیب را اظهار نکند، برابر حکمت و مصلحتی است که ذات اقدس الهی تدبیر می‌کند.

### علت عدم راهیابی بطلان بر حریم قرآن

اما در جریان آیه فرمود قرآن کتابی است بطلان‌ناپذیر، چرا؟ برای اینکه هم مطابق با فطرت انسان است و از فطرت انسان خبر می‌دهد و فطرت عوض‌شدنی نیست؛ هم از ساختار اصلی عالم خبر می‌دهد که این هم عوض‌شدنی نیست؛ هم از پیوند صحیح بین فطرت انسان و ساختار جهان خبر می‌دهد که آن عوض‌شدنی نیست. اگر «مُخْبِر عَنْهُ» عوض‌شدنی نباشد ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup> و اگر گزارش مطابق «مُخْبِر عَنْهُ» باشد بدون کم و زیاد، پس این گزارش «حق» که ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾<sup>۳</sup> اولاً، ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ﴾ ثانیاً؛ لذا کتابی که در یکی از اضلاع سه‌گانه مشکل داشته باشد، این ممکن است در عمود زمان عوض شود یا کشف خلاف شود یا چون «مُخْبِر عَنْهُ» آن عوض شده است، خبر دیگر از صادق بودن می‌افتد؛ یکی از دو راه برای زوال مطلب کتاب هست: یا در اصل تطبیق درست نبود یا چون «مُخْبِر عَنْهُ» دگرگون شد، این کتاب باید دگرگون شود، آن وقتی که گفت درست بود؛

علیه و آله و سلم) فِي تِلْكَ الرِّيحِ فَزَعَمَ يَزِيدُ بْنُ الْأُصَيْبِ وَكَانَ فِي مَنْزِلِ عُمَارَةَ بْنِ حَزْمٍ كَيْفَ يَقُولُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْغَيْبَ وَكَأَيِّدِرِي أَيْنَ نَاقَتُهُ فَقَالُوا بَنَسَ مَا قُلْتَ وَاللَّهِ مَا يَقُولُ هُوَ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْغَيْبَ وَهُوَ صَادِقٌ فَأَخْبَرَ النَّبِيُّ بِذَلِكَ فَقَالَ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ أَخْبَرَنِي أَنَّ نَاقَتِي فِي هَذَا الشَّعْبِ تَعْلَقُ زِمَامُهَا بِشَجَرَةٍ فَوَجَدُوهَا...»

۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۶.

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

۳. سوره بقره، آیه ۲.

اگر در اصل گزارش تام نبود این از اول باطل بود، اگر در اصل گزارش تام بود؛ ولی چون «مُخبر عنه» عوض شد و الآن تاریخ مصرف آن گذشت، نسخ می‌شود. در قرآن کریم نه بطلان اوّلی راه دارد و نه نسخ ثانوی، زیرا این کتاب برابر آن عناصر سه‌گانه مثلث تنظیم شد، آنها هم به عنوان نفی جنس ﴿لَا تُبْدِلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾. مصادیق جزئی کاملاً در معرض تغییرند، ذات اقدس الهی فرمود هر عصر و مصری حادثه‌ای پیش می‌آید، يك صنعت جدیدی پیش می‌آید، یا ما يك چیز جدیدی خلق می‌کنیم و برابر آن يك قانون از همان کتاب باید استنباط شود. در سوره مبارکه «نحل» آیه هشت بعد از جریان «خَیْل» و «بِغَال» و «حَمِير» فرمود روزگار این‌طور نیست که همه وسایل نقلیه شما همیشه همین «انعام» سه‌گانه باشند، درست است که ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً﴾؛ اما خیلی از چیزها را ما بعداً خلق می‌کنیم ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾،<sup>۱</sup> همین صنایع پیش‌آمده دریایی و صحرایی و هوایی ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ است، چون فرمود: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾.<sup>۲</sup> بنابراین يك اصل کلی و جامع را در کنار مصادیق جزئی ذکر می‌کنند، اگر - معاذ الله - گزارش قرآن با یکی از اضلاع سه‌گانه مثلث؛ یعنی فطرت بشر، ساختار خلقت، پیوند بین فطرت انسان و خلقت، اگر گزارش قرآن با یکی از این عناصر سه‌گانه مثلث موافق نبود، پس «أتاه الباطل من الرأس». اگر این «مُخبر عنه»ها عوض شوند، قرآن در حدوث صحیح بود؛ ولی در بقا منسوخ می‌شود. بطلان چه به معنای زوال از اصل و چه به معنای نسخ در حرم امن قرآن کریم راه ندارد.

### تبیین مشکل فکری ملحدین در مقام استدلال

بعد از این بیانات فرمود: شما يك مشکل جدی دارید؛ مشکل جدی‌تان این است که یا اهل استدلال نیستید یا اگر اهل استدلال باشید، بر فرض فلسفی حرفی بزنید، کلامی فکر می‌کنید. آنهايي که می‌گفتند شیء در حدوث

۱. سوره نحل، آیه ۸.

۲. سوره صافات، آیه ۹۶.

محتاج به علّت است و در بقا محتاج به علّت نیست - البته محققین اهل کلام این حرف را نمی‌زدند، دیگران این چنین می‌گفتند - بنای آنها بر این بود که اگر چیزی را پذیرفتند برای همیشه بپذیرند، آن وقت مثال می‌زدند به بنا و بّنا و امثال آن که بّنا علت پیدایش ساختمان و بناست و اگر بّنا رخت بربندد و از بین برود این بنا سر جایش محفوظ است. کسی که نظام «علّی» را از امثله جزئی می‌گیرد، نتیجه و خروجی آن هم همین در می‌آید؛ اگر مسئله بنا و بّنا و امثال آن را ذکر می‌کنند، اینها تمهید است تا ذهن بارور بشود که اصلاً نظام «علّی» یعنی چه؟ اینها فکر می‌کردند که بّنا علّت بناست و این بّنا این بنا را می‌سازد و از بین می‌رود، ولی بنا هست؛ لذا - معاذ الله - می‌گفتند: «يقول لو جاز على الباري تعالى العدم لما ضرّ عدمه وجود العالم»،<sup>۱</sup> عالم در حدوث محتاج به مبدأ است و در بقا - معاذ الله - محتاج به مبدأ نیست؛ امّا وقتی برایشان روشن کردند که بّنا علت بنا نیست، تمام تلاش و کوشش بّنا و زیرمجموعه او و این حرکات دست و پای کارگران، اینها علت است که این آجر و سنگ بیاید پای کار و آجر و سنگ بیاید روی دیوار؛ امّا آنکه این آجر و سنگ را نگه می‌دارد، آن گچ و سیمان است، هر وقت آن گچ و سیمان در اثر بارش باران از بین رفت، دیوار هم فرو می‌ریزد، بّنا که علت دیوار و ساختمان نیست، بّنا علت حرکت این مصالح است تا پای کار، اولاً؛ گذاشتن آجر و خشت است روی دیوار، ثانیاً؛ دست بّنا که قطع شود دیگر این آجر و سنگ روی دیوار نیست؛ امّا آن چیزی که این آجرها را نگه می‌دارد، ملات است نه بّنا؛ هر وقت آن ملات هست این دیوار هست و هر وقت نیست، نیست. خیال کردند بّنا علت بناست، وقتی علیّت را آدم از عُرف بگیرد، فلسفی حرف بزند؛ ولی عُرفی فکر کند، خطرش همین است، یا فلسفی حرف بزند و کلامی فکر کند هم خطرش همین است.

این گروه که گرفتار بخشی از هرمنوتیک<sup>۱</sup> و مانند آن هستند، اینها بر فرض فلسفی حرف بزنند، کلامی فکر می‌کنند.

### واکاوی علت انکار ملحدین با تبیین عقل نظری و عملی

بیان مطلب این است که ما در دستگاه درون خود دو گِره داریم: يك گِره علمی داریم که این با سرانگشت عقل نظر بسته می‌شود، آن عقلی که متوالی اندیشه و علم است که حوزه و دانشگاه با این می‌گردد و يك گِره ایمانی داریم که محصول گِره عقل نظری را با جان خود گِره می‌زند، نه بین موضوع و محمول! عقل نظری وقتی وارد صحنه‌ای شد موضوع را بررسی می‌کند، محمول را بررسی می‌کند، روابط اینها را ارزیابی می‌کند؛ اگر برای او مسلّم شد که این محمول از عوارض ذاتی آن موضوع است، آن‌گاه کشف می‌کند، چون سراج است و قانون‌گذار نیست، بلکه قانون‌شناس است؛ کشف می‌کند که «الف»، «باء» است، این «است» گِرهی است که با دست عقل اندیشه‌مدار بین موضوع و محمول خورده شد که این «الف» این «باء» را دارد «النار حارّة» یا «كلّ أربعة زوجة» و مانند آن. این گِره را در بین موضوع و محمول، عقل نظر با سرانگشت خودش می‌زند؛ لذا در کتاب‌های منطق ملاحظه کردید که می‌گویند: «تسمّى القضيةُ عقداً»، قضیه را عقد می‌گویند و آن را گِره می‌دانند، برای اینکه این «است» يك گِره است بین موضوع و محمول، این برای عقل نظری است.

عقل عمل این است که عصاره این عقل نظر را با جان خود گِره بزند، این اگر مشکل جدی داشته باشد با اینکه صد درصد برای او روشن شد که «الف»، «باء» است؛ امّا حاضر نیست این را با جان خود گِره بزند؛ ممکن است

۱. لغت‌نامه معین، هرمنوتیک: روش تأویل و تفسیر، کشف پیام‌ها، نشانه‌ها و معانی یک متن یا پدیده. [روش هرمنوتیکی، متن را گسسته از گوینده، نویسنده یا نازل کننده آن مورد بررسی قرار می‌دهد و به مقصود گوینده کاری ندارد، بلکه برای آن معنایی عصری در نظر می‌گیرد. به تعبیر دیگر بر اساس تأویل هرمنوتیکی الفاظ و جملات در هر عصر معنای خاصی می‌یابند و این تاریخ است که به متن معنا می‌دهد].

انسان چیزی را یقین داشته باشد، آن هم یقین علمی، اما باور نکند، این ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾<sup>۱</sup> همین است. وجود مبارك موسای کلیم هم درباره ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾ سخن گفت که این آیه مربوط به فرعون است، هم در آیه دیگر به فرعون گفت برای تو صد درصد مسلم شد که حق با من است ﴿لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ﴾<sup>۲</sup> برای تو یقین شد که این مار سحر، شعبده و جادو نیست، بپذیر! او نمی پذیرد. ممکن است انسان چیزی را صد درصد یقین داشته باشد؛ ولی قبول نکند، شاید تا حال بیش از ده بار این مطلب بازگو شد که رشته عقل نظر که متولی اندیشه است، کاملاً از عقل عملی که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»<sup>۳</sup> جداست. انسان آن قدر ایمانش و کفرش آزادانه است که اگر چیزی صد درصد برای او مسلم شد که حق است، ممکن است که باور نکند، چون آن يك کار دیگر است، مثالی هم که بارها گفته شد این است که ما در بیرون جاغان يك سلسله قوا و شئون داریم که مثل چشم و گوش مسئول ادراک هستند و يك سلسله قوایی هم داریم که مسئول حرکت و پویایی و عمل اند مثل دست و پا، ممکن است انسان بین این دو جدایی ببیند مثل کسی که چشمش بیناست و گوشش هم شنواست، عقب را می بیند، مار را می بیند؛ ولی فرار نمی کند، چون دست و پایش فلج است و ویلچری است، آن که فرار می کند دست و پا هست، نه چشم و گوش، آن که می بیند چشم و گوش است نه دست و پا، عالم بی عمل هم همین است! این کسی که مطلبی را یقین می داند، خودش درسش را گفته و در موقع عمل بر خلاف عمل می کند، این برای آن است که محیط اندیشه او مشکل ندارد؛ اما جای انگیزه اش فلج است، این عالم فاسق می شود؛ زیرا بین آنچه که در عقل نظر با جان خود گذشت را گِره نزده است، آنها هم که گِره می زنند دو قسم است: يك قسم جامدند می گویند اینکه من فهمیدم «الی یوم القیامة» همین است، این را به جان خود گِره

۱. سوره غل، آیه ۱۴.

۲. سوره اسراء، آیه ۱۰۲.

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۱.

می‌زند، باور می‌کند و مؤمن می‌شود، بعداً هر چه بخواهی دلیل اقامه کنی بر نمی‌گردد، چرا؟ چون نظرش این است که عقل عمل؛ یعنی اینکه عقیده درست می‌کند نه عقد، عقد بین موضوع و محمول گره می‌زند، عقیده عصاره قضیه را با جان خود گره می‌زند که معتقد می‌شود، این می‌شود ایمان، آن می‌شود تصدیق علمی، آن کسی که این کار را کرده؛ یعنی برابر عقل نظر عصاره آن قضیه و عقد را با جان خود گره زده است، در اثر تنگ‌نظری می‌گوید راه همین است که من رفتم، این گرفتار هرمنوتیک است و هر متنی را که به او بدهی برابر خواسته خودش عمل می‌کند؛ اما اگر کسی فلسفی فکر کرد فیلسوف بود گفت تاکنون این مطلب از این راه ثابت شد من هم باور کردم، الآن یک مکتب جدیدی است، من آن را هم بررسی می‌کنم و گوش می‌دهم، اگر راهی برای ابطال آن داشتم که عقیده قبلی را حفظ می‌کنم، اگر برای ابطال آن راهی نداشتم، برتر از عقیده قبلی خودم بود از نظر قبلی صرف‌نظر می‌کنم و به نظر بعدی می‌رسم. اینکه می‌بینید در مورد مرحوم علامه گفتند عقاید و فتاوی او به رقم کتاب‌های اوست که شهید نقل می‌کند، برای همین جهت است که او بر اساس مبانی چیزهایی را پذیرفت؛ امّا به آن سر نسپرد و برده آن نشد، وقتی فکر کرد مطلب دیگری آمده، این مطلب دیگر را به دست توانای عقل نظری حل می‌کند، بعد عقل عملی را می‌گوید برابر آن معتقد باش! این شخص فیلسوفانه فکر می‌کند؛ یعنی من حدوثاً و بقائاً تابع عقل نظرم و حدوثاً و بقائاً به علت خود تکیه می‌کنم، نه اینکه به علت خود حدوثاً تکیه کنم و بقائاً می‌گویم مستقل هستم!

### هماهنگی اضلاع سه‌گانه انسان و جهان دال بر بطلان ناپذیری آن

قرآن کریم این را باز کرده، فرمود ما حرفی زدیم که با اضلاع سه‌گانه مثلث مطابق است؛ با جهان مطابق است، زیرا از جهان خبر دادیم ﴿مِنْ آيَاتِهِ﴾ کذا و کذا، با فطرت شما مطابق است، برای اینکه ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ

تَقُواهَا<sup>۱</sup> فطرت شما را هم ما آفریدیم و جهان را که مسخر خداست مسخر شما کردیم تا از هر گوشه جهان بخواهید استفاده کنید راه باز است، پس پیوند شما با جهان عالمانه است، ساختار جهان عالمانه است، ساختار خلقت شما عالمانه است، هم درباره انسان می‌گوییم ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۲</sup> هم درباره مجموعه این نظام می‌گوییم ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾<sup>۳</sup> که راجع به «کان» ناقصه است؛ یعنی ما به زیباترین وجه آسمان و زمین را آفریدیم، به زیباترین وجه انسان را آفریدیم، به زیباترین وجه پیوند آسمان و زمین را آفریدیم که اگر «أحسن» از این ممکن بود و خدای سبحان خلق نمی‌کرد به یکی از آن سه تالی فاسد بود: یا جهل او بود یا عجز او بود یا بخل او بود که «و التالی بأسره مستحیل فالمقدم مثله»، پس این نظام می‌شود «أحسن»، فرمود کتابی هم که ما نازل کردیم برابر این نظام است نه این نظام دگرگون می‌شود و نه در این کتاب دگرگونی راه دارد برای اینکه مطابق با هستی است؛ اگر از حقایق خارج خبر دادیم درست است و خارج عوض شدنی نیست؛ اگر از درون انسان آگاهتان کردیم ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾؛ اگر از پیوند انسان و جهان خبر دادیم ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾، پس ما از جهانی خبر دادیم که این گزارش مطابق جهان است اولاً، «مُخبر عنه» ما عوض نمی‌شود ثانیاً، این گزارش با مخبر عنه دائم‌المطابقه است ثالثاً، پس ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ این برهان مسئله است.

### دو بهانه مشرکان محقق و مقلد در انکار پیام الهی انبیا

بعد می‌فرماید شما دو مشکل دارید: يك مشکل عصبی و قومی دارید و يك مشکل هرمنوتیکی دارید که حرف‌های گذشته را تکرار می‌کنید. آن نیاکان شما در اثر خَلَط بین تکوین و تشریع گرفتار شرك و جاهلیت شدند، گفتند خدا از کار ما باخبر است که ما بت پرستیم؛ يك و خدا قادر مطلق است، دو؛ اگر بت پرستی بد بود خدا جلوی

۱. سوره شمس، آیه ۸.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۳. سوره سجده، آیه ۷.



ما را می‌گرفت، سه؛ حالا که باخبر است و جلوی ما را نگرفت، معلوم می‌شود بت‌پرستی حق است، چهار؛ این عصاره حرف پژوهشگران شرك است که قرآن می‌فرماید شما در تکوین و تشریع این چنین نیست که آزاد باشید! تشریعاً آزادید، ولی تکویناً راه چیز دیگر است! خدای سبحان اگر بخواهد جلوی فساد را بگیرد که همه مجبور می‌شوند کار صلاح و صالح را انجام بدهند، يك نظام اخروی است که ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾<sup>۱</sup> شما را تعقیب می‌کند؛ ولی در جهان آزادید! این حرف محققان مشرك بود، مقلدان آنها هم که تصدیق و تکذیب اینها تابع قبول و نکول نیاکان و تبارشان هستند ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾<sup>۲</sup> قبول می‌کنند، ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۳</sup> قبول نمی‌کنند، ملتی که قبول و نکول او به تصدیق و تکذیب گذشتگان او باشد، می‌شود تقلید، اینها عناصر اصلی جاهلیت بود.

### پاسخ قرآن کریم به بهانه‌های مشرکان

قرآن کریم می‌فرماید شما یا گرفتار آن تعصب جاهلی هستید که اگر ما این را به زبان عجمی می‌فرستادیم شما هرگز قبول نمی‌کردید یا بهانه می‌گیرید می‌گوید این درست است عجمی نیست و عربی است؛ ولی اعجمی است، اعجمی یعنی «عُجمه» دارد، روشن نیست و مبهم است. بهیمه را که می‌گویند بهیمه برای اینکه روشن نیست که دارد چه چیزی می‌گوید، حرف‌هایش مبهم است. انسان که حرف‌های او روشن است را به عنوان صاحب بیان بودن قرآن معرفی کرده که ﴿الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ \* عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾<sup>۴</sup>؛ انسان بیان دارد، مبهم نمی‌گوید، بهیمه نیست، حرف‌های او شفاف و روشن و برهانی است.

۱. سوره حاقه، آیه ۳۰.

۲. سوره زخرف، آیه ۲۲.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶.

۴. سوره الرحمن، آیات ۱ - ۴.

فرمود: اگر ما غیر عربی می‌فرستادیم بهانه نژادی داشتید، عربی بود؛ ولی مبهم و شفاف نبود، می‌گفتید این اعجمی است، ما از همان اول هم گفتیم: ﴿كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ﴾<sup>۱</sup> دعوا در کنار برهان هست، دلیل در کنار مدلول هست، حکم در کنار موضوع خود آرمیده است، چیزی مبهم نیست: ﴿كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ﴾. در سوره مبارکه «شعراء» به آن سنت جاهلی‌شان خبر داد و در این سوره به این بهانه‌گیری بی‌جایشان خبر داد؛ در سوره مبارکه «شعراء» آیه ۱۹۸ فرمود: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ \* فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup> ما اگر این قرآن را بر گروهی که عرب نبودند، اعجمی بودند نازل می‌کردیم و آنها بر شما قرائت می‌کردند، بر اساس تعصبی که داشتید باور نمی‌کردید، الان که برای شما به زبان «عربی مبین» نازل کردیم، می‌گویید این شفاف و روشن نیست، کجای آن شفاف و روشن نیست؟! ما که بیّنات و ادله و شواهد را در کنار ادعاهای خود ذکر کردیم! در طلیعه همین سوره مبارکه «فصلت» فرمود: ﴿كِتَابٌ فَصَّلْتُ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ منتها مشکل شما این است که یا عالم نیستید یا اگر هم عالم باشید جزء «قوم یعلم» نیستید، «قوم یعلم» قبلاً هم به عرضتان رسید که ما گروهی به نام «قوم عالم» چه از عرب و عجم و تازی و فارس و لر و ترک نداریم. «قوم یعلم» یعنی گروهی که قائم به علم هستند، هر عالم و دانشمندی جزء این گروه نیست، کسی که درس خوانده است، اما گاهی بیراهه می‌رود، کجراهه می‌رود و در هر موضوعی درست نمی‌اندیشد این جزء علما هست؛ اما نه ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ و نه جزء ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ مثل اینکه کسی عادل است و گاهی کجراهه می‌رود، بله این شخص عادل هست، اما «قائم بالقسط» نیست. ما يك عادل داریم و يك «قائم بالعدل»، يك عالم داریم و يك «قائم بالعلم»، يك عاقل داریم و يك «قائم بالعقل»، قرآن کریم بین علما و «قوم یعلمون» فرق گذاشت، بین عقلا و «قوم یعقلون» فرق گذاشت، بین عادل و

۱. سوره فصلت، آیه ۳.

۲. سوره شعراء، آیات ۱۹۸ و ۱۹۹.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

«قائم بالقسط» فرق گذاشت، چه اینکه بین «قائم بالقسط» و «قوام بالقسط» فرق گذاشت، هر کاری يك حدّ خاصی دارد؛ برای پیش‌نمازی عادل کافی است، برای شنیدن صیغه طلاق عادل کافی است؛ امّا برای اداره مملکت که اموال فراوانی دست او باشد این عادل کافی نیست، این باید «قائم بالقسط» باشد، در محکمه قضا باید «قوام بالقسط» باشد تا نلغزد و نلغزاند. فرمود شما نه این هستید و نه آن، ما هر دو را برای شما بیان کردیم ﴿فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ امّا ﴿لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾، شما یا عالم نیستید یا قائم به علم نیستید، مشکل شما چیست؟

### مقصود از أعجمی نبودن قرآن

این «أَعْجَمِيٌّ» را که دو همزه دارد، بسیاری از قاریان به تعبیر مرحوم شیخ طوسی در تبیان همان ﴿أَعْجَمِيٌّ﴾ قرائت کردند که فرمود: «قرأ الباقون» با دو همزه،<sup>۱</sup> برخی‌ها گفتند مثلاً ثقیل است و اینها که يك همزه را قرائت کردند، چه اینکه معمولاً با يك همزه نوشته شده است. فرمود: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا﴾ که ﴿فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ نباشد ﴿لَقَالُوا لَوْ لَا فَصَّلَتْ آيَاتُهُ﴾، در سوره «شعراء» و مانند آن می‌گویند چرا بر عرب‌ها نازل نشد یا چرا عربی نیست؟ در این‌جا گفتند چرا مفصّل نیست، معلوم می‌شود «أعجم» گاهی در مقابل عرب است و گاهی در مقابل مفصّل و توضیح داده شده است ﴿لَوْ لَا فَصَّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ﴾؛ یعنی «أعجمی» که بسیاری از مفسّران با دو همزه قرائت کردند؛ ولی این قرائت که الآن هست با يك همزه است و برای ثقل در قرائت می‌باشد ﴿أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ﴾؛ یعنی اینها با هم فرق دارند ﴿أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ﴾، چون مفصّل نیست، مبین نیست، مشروح نیست، مستدل نیست، مدلل نیست، «أعجمی» است. عربی آن است که مبین باشد که «يُبَيِّنُ الْاَلْسُنَ وَلَا تُبَيِّنُهُ الْاَلْسُنُ».<sup>۲</sup>

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۱۳۰؛ «قرأ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ» علی الخبر حفص و الحلواني عن هشام و ابن مجاهد عن قبل فی غیر روایة ابن الحمّامی عن بکار. الباقون بهمزین و حففهما اهل الكوفة إلا حفصاً و روح و الباقون بتخفيف الأولى و تلیین الثانية و فصل بينهما بألف اهل المدينة إلا ورشاً و ابو عمر و من قرأ بلفظ الاستفهام أراد الإنكار، فادخل حرف الاستفهام علی الف «أعجمی» و هی الف قطع و من حقّقها، فلاّنها الأصل.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۲.

بعد ذات اقدس الهی می‌فرماید ما که گفتیم ﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾؛ منتها شما يك مشکل جدی دارید یا اهل استدلال نیستید یا اگر اهل استدلال هستید و می‌گویید باورهای عقل عملی محصول تحقیق عقل نظری است این را در مقام حدوث می‌گویید در مقام بقا نمی‌گویید؛ یعنی همان حرفی که برخی از متکلمین می‌زدند که معلول به علت محتاج است در حدوث یا در بقا به مسئله بنا و بنا تمسک می‌کردند، همان مطلب فاسد کلامی دامن‌گیر شما هم شده؛ ولی اگر مثل متکلمین شیعه فکر می‌کردید همان مطابق معقول فکر می‌کردید که معلول به علت محتاج است حدوثاً، معلول به علت محتاج است بقائاً، اگر يك فکر تازه‌ای آمد دیگر انسان گرفتار هرمنوتیک و امثال آن نخواهد بود برابر همان برهان می‌پذیرد نه اینکه بر یافته خودش حمل کند و اصرار داشته باشد که این همان است که من می‌فهمم، آن قدرت را داشته باشد که بین خود و بین فرآورده‌های خود جدایی بیندازد، این هنر را داشته باشد که هر وقت خواست بین خود و باورهای خود تفکیک کند و آن را به دست عقل نظری که متولی اندیشه است بگذارد، بعد خوب تصمیم می‌گیرد؛ اما واقعاً مستدل باشد حدوثاً و بقائاً تابع عقل نظری است؛ یعنی تابع استدلال است، این جا فرمود: ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾

### کوری دل سرانکار مشرکان

فرمود شما يك مشکل جدی دارید، حرف‌ها را با چشم درون باید دید و فهمید، شما در این چشم درون خود را قفل کردید و گفتید حکم همین است که ما فهمیدیم، دیگر این در را باز نگه نداشتید، چون در شما قفل است: ﴿أَفَلَا

يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا<sup>۱</sup> در دلِ خودتان را قفل کردید، نمی‌گذارید حرف‌ها برود داخل، چون نمی‌گذارید این حرف‌ها وارد شود، گاهی می‌گوید: ﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ﴾<sup>۲</sup> درست می‌گویید، گاهی می‌گوییم ﴿وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾ درست می‌گوییم، گاهی شما می‌گویید قرآن اثر ندارد که ما هم می‌گوییم درست می‌گویید، برای اینکه بیماری که بهترین و شاداب‌ترین و شیرین‌ترین گلابی برای او بد است، چون دستگاه گوارش او زخمی است این از گلابی بدش می‌آید، این نقص برای گلابی نیست، این برای آن است که دستگاه گوارش شما آسیب دیده است، برای این است که فرمود: ﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ اَمَّا ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۳</sup> چرا ﴿وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾ هستند؟ برای اینکه شما خفاش‌منش هستید. چرا ﴿لَا تَزِدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾؟ برای اینکه دستگاه گوارش شما بیمار است. اگر دستگاه گوارش شما بیمار نباشد، این ﴿إِذَا ثَلَيْتَ عَلَيْهِمْ آيَاتَهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾<sup>۴</sup> می‌شود، نه ﴿فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ﴾<sup>۵</sup> باشد.

### نزدیکی خدای سبحان به مشرکان و دوری معنوی آنان از او

بعد فرمود: ﴿وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ که بعد هم فرمود قُرْب و بُعْد نزد شما يك اضافه «متوافقة الأطراف» است؛ یعنی اگر شما يك «الف» داشتید و يك «باء» که «الف» به «باء» نزدیک بود «باء» هم به «الف» نزدیک است، شما همین را می‌فهمید؛ اَمَّا به نظر ما قُرْب و بُعْد معنوی اضافه «متخالفة الأطراف» است، ممکن است «الف» به «باء» نزدیک باشد؛ ولی «الف» از «الف» دور باشد، الآن اگر کسی دوستی دارد یا برادری دارد که سالیان متمادی در مسافرت است، او همواره به فکر برادر هست، وقتی برادرش از سفر رسید، آمده کنار او نشسته

۱. سوره محمد، آیه ۲۴.

۲. سوره فصلت، آیه ۵.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۲.

۴. سوره انفال، آیه ۲.

۵. سوره توبه، آیه ۱۲۵.

و این لباس‌ها به هم چسبیده است، این برادر او را می‌بیند، نزدیک است؛ امّا «او نمی‌دیش از دور خدایا می‌کرد»،<sup>۱</sup>

یکی نزدیک است دیگری دور، لکن خدای سبحان به همه نزدیک است ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾،<sup>۲</sup> اینکه فرمود:

﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۳</sup> این مختصّ به اهل ایمان نیست، با کافر و منافق و مؤمن هر سه ذات اقدس الهی

«علی وزانِ واحد» نزدیک است؛ امّا یک عدّه ﴿يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾. «بصیر» به «اعمی» نزدیک است؛ امّا

«اعمی» از «بصیر» دور است. «سمیع» نسبت به «اصم» نزدیک است؛ ولی «اصم» از «سمیع» دور است. فرمود ما

نزدیک هستیم؛ امّا یک عدّه ﴿أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾، این قُرب و بُعد اضافه «متخالفة الأُطراف» است که

﴿أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. دیوان حافظ، غزل ۱۴۳؛ «بی‌دلی در همه احوال خدا با او بود \*\*\* او نمی‌دیش از دور خدایا می‌کرد».

۲. سوره حدید، آیه ۴.

۳. سوره ق، آیه ۱۶.